

ک ۷۷۷۷۷۷۷۷
۹۹۹۹۹۹۹۹

سه تار

جلال آل احمد

www.ketab.ir



سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شابک:
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع:
رده‌بندی کنگره:
رده‌بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:

آل احمد، جلال ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸.
سه‌تار / جلال آل احمد.
تهران: نشر به‌سخن، ۱۳۹۴.
۱۸۴ ص. ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.
978 - 600 - 7987 - 17 - 9
۴۰۳۳۶۴۳



انقلاب، خ. ۱۲ فروردین، خ. لبافی‌نژاد، شماره ۴۰.
تلفن: ۶۴۹۵۷۱۳ - ۶۶۴۹۱۵۸۸

سه تار

جلال آل احمد

چاپ پنجم (اول ناشر)، تهران، زمستان ۱۳۹۴ ه. ش.
۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی غزال، چاپخانه‌ی جام طلایی

شابک: ۹ - ۱۷ - ۷۹۸۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

همه‌ی حقوق محفوظ است.

کتاب فوق تا نوبت چاپ چهارم توسط انتشارات مجید منتشر شده است.

www.majidpub.com

۱۰۰۰۰ تومان

سخن‌ناش

جلال‌الدین احمد یکی از پرکارترین نویسندگان ایران است که توانسته در طول عمر کوتاهش آثار ارزشمندی را ماندگاری از خود به‌یادگار بگذارد و صاحب سبکی شود که نامش را تا ابد بر ترک تاریخ ادبیات ایران ثبت و جاودانه کند. نگاهی به کارهای هنری او بیانگر تلاش بی‌نظیرش در راه روشنگری جامعه‌ی پخته‌ی آن روزگار ایران است.

بیشک هم‌نشینی با نیما یوشیج، پارچه‌ی شعر نو، ایران و نیز پیوند زناشویی‌اش با سیمین دانشور در شکل‌گیری و تکامل اندیشه‌های او بی‌تأثیر نبوده است.

همانگونه که نیما یوشیج در شعر پارسی تحول ایجاد کرد و پس از او شاعران بسیاری راه او را تداوم و تکامل بخشیدند و نام نیما به‌عنوان مدّح و راهگشای سبکی تازه در شعر، ثبت و ضبط شده، نام جلال نیز در نشر فارسی، معرّف و مدّح و متحول‌کننده‌ی آن، می‌درخشد و بسیاری از نویسندگان معاصر و پس از او - از جمله آگاهان ناخودآگاه - سبک و سیاق او را در پیش گرفتند و بعضی از آنها حتی از خود او هم پیش می‌ستند؛ اما نام و اندیشه‌ی جلال به‌عنوان پیشکسوت آنان همچنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

اکنون پس از گذشت چند دهه از مرگ او، رسالتی بر دوش متولیان چاپ و نشر مانده تا یاد و نام او و همدی‌پیشروان میدان نشر و نظم ادب پارسی را زنده نگه دارند و با چاپ و انتشار آثار این بزرگ‌مردان و بزرگ‌زنان، نسل امروز را با اندیشه و کار آنان آشنا کنند تا امروزیان نیز به ارزش و نقش آنها در تحول نظم و نشر پارسی پی برده و بدانند که زبان و اندیشه‌ی ایرانی چگونه به آنها رسیده و در طول تاریخ پریشیب و فراز زبان، چه کسانی پرچمدان و پاسداران آن بوده‌اند.

انتشارات مجید در راستای همین هدف و آشنایی علاقه‌مندان با بزرگان ادب پارسی، اقدام به انتشار مجموعه آثار جلال آل احمد یکی از این بزرگ‌مردان کرده است. از آنجا که نوشته‌های آل احمد طبق الگوی ویرایشی در رسم الخط آن زمان و با وجود امکانات کم چاپخانه‌های ایران زیور طبع یافته بود، بر آن شدیم که بر این نظر دست ناچیزی به این آثار برده و آن را تنها مطابق رسم الخط امروزی درآوریم؛ اما برای نیل به این هدف به هیچ وجه سبب و سبک نگارش آل احمد کاری نداشته‌ایم و تنها به اصلاح غلط‌های چاپی و علامت‌گذاری‌هایی از قبیل زیرک‌نویس، زیرک‌نقطه، نقطه و... کفایت نموده‌ایم. با شدت مورد رضایت دوستان آثار آن زنده‌یاد قرار گیرد.

انتشارات مجید

فهرست

۹	مقدمه
۱۷	۱ - سه تار
۲۳	۲ - بچه مردم
۳۱	۳ - وسواس
۳۵	۴ - لاک صورتی
۵۳	۵ - وداع
۵۹	۶ - زندگی که گریخت
۶۷	۷ - آفتاب لب بام
۷۷	۸ - گناه
۸۷	۹ - نزدیک مرزون آباد
۱۰۱	۱۰ - دهن کجی
۱۰۹	۱۱ - آرزوی قدرت
۱۳۱	۱۲ - اختلاف حساب
۱۶۳	۱۳ - الگمارک و المکوس

مقدمه

مجموعه داستانهای سه تار مانند دیگر داستانهای آل احمد نگاهی به معضلات و مشکلات دم بیچاره و تهیدست روزگار نویسنده دارد. اصولاً در داستانهای جلال ریشه‌های اوضاع روزگار حیات او کاملاً مشهود است و او و چند نویسنده معاصر دیگر سبیل در بازتاباندن ریشه‌های اوضاع نامساعد جامعه دارند تا شاید مردم دردکش را به اساس بیچارگی خود پی برده، حرکتی در جهت تغییر روند زندگی نکبت‌بارشان کنند و از خواب هزاران ساله خرگوشی بیدار شوند.

در طول تاریخ، درد و رنج ناشی از عدم سیاست، حیح دولتمردان و نیز جاه‌طلبی و حب مال و جمع‌آوری ثروت، مفاسدی است که جامعه را باعث می‌شود که این مفاسد درد و رنج و تنگی معیشت در پی دارد که قطعه‌قطعه آنها را ریزان‌گیر طبقه ضعیف و عامه مردم می‌شود و مردم نیز بی آنکه به عمق این مفاسد پی ببرند تنگدستی و بیچارگی خود را امری عادی تلقی می‌کنند و چنان جامعه خود را در رکود و بی‌حرکتی غرق می‌کنند که انتظار هیچ حرکت و جنبشی از آنها نمی‌رود. مردم به زندگی پر از درد و رنج خود عادت می‌کنند و همه چیز را به گردن شانس

و اقبال و تقدیر می نهند؛ درحالی که باید بدانند تا وقتی نخواهند حرکتی از خود نشان دهند اوضاع همچنان باقی خواهد بود و آنها روز به روز در فقر و تنگدستی خود بیشتر فرو خواهند رفت. در چنین اوضاعی وظیفه نویسندگان و قلم‌زنان آزاده‌ای چون آل‌احمد، جمالزاده، هدایت، بهار، دهخدا و ... است که موطن واقعی دیو بدهیبت فقر و معضلات جامعه را به عامه مردم بنمایانند و آنها را به حرکت و داشته تا شاید بتوانند در سایه یکدلی و هدفی مشترک، اوضاع اسف‌بار و نکبت‌بار زندگی خود را تغییر دهند.

سه تار، نوان این داستان این مجموعه است که جلال در آن به یک معضل بسیار مهم اجتماع، یعنی درگیر کردن مردم با مسایل کوچک شرعی است تا آنها را از مشکلات جاسه ده بر کرده، فکر و اندیشه مردم را منحرف کنند. در طول تاریخ همیشه کسانی بوده‌اند که با طرح مسایل شرعی کوچک برای مردم چنین جلوه می‌دادند که رعایت نکردن همسایه باعث برانگیختن خشم خدا و در نتیجه نازل شدن بلا و گرفتاری مردم می‌شود و مردم نیز چون همیشه به عالمان دینی اعتماد داشته و دارند به حرف این مذهب‌سالاران خود فروخته توجه کرده فکرشان را از مسایل اصلی به مسایل جنبی و بی‌اهمیت معطوف داشته‌اند. معضل دوم، در داستان بچه مردم مطرح می‌شود که فقر و تنگدستی باعث می‌شود تا انسان از مهر و عاطفه خدادادی و غریزی خود دور افتد. در این میان حتی عالی‌ترین نوع آن یعنی مهر و عاطفه مادر - فرزندی نیز زیر پا آید و نابود می‌شود. چنان فقر‌گریبان عامه مردم را گرفته که مادری برای ایجاد شرایطی بهتر حاضر می‌شود مهر مادری را زیر پا گذاشته، فرزند خود را در خیابان رها و گم و گور کند و به نحوی از شر او راحت شود.

جلال در وسواس باز هم به توجه و تکیه مردم روی مسایل شرعی می‌پردازد. این توجه تا جایی است که همه فکر و ذکر آدمی را به خود مشغول

داشته او را از هر کار دیگری باز می‌دارد و در نهایت نیز چنین آدمی همچنان در شک می‌ماند که آیا واجب شرعی اش را به جا آورده یا نه!

لاک صورتی داستان میل به زیبایی و زیبا جلوه کردن تمام زنان ایرانی است؛ اما زنانی که گرفتار خانواده‌ای با اعتقادات خشک هستند همیشه از آراستن خود محرومند زیرا اعتقاد خشک و بی‌روح رئیس خانواده او را حتی از به کار بردن کم‌چکترین وسیله آرایشی محروم کرده است تا جایی که آرزوی داشتن یک لاک ناخن برای چنین زنانی آرزویی دست‌نیافتنی است. آیا درد جامعه با سخت‌گیری در این امور حل می‌شود و مردم از بیچارگی نجات می‌یابند؟!

وداع به زندان مردم قانع و فقیری می‌پردازد که با اندک تفرقه راضی و خوشحال می‌شوند و مقابل آدمهای بی‌دردی که از سر تفتن به این مردم گوشه چشمی نشان می‌دهند، وحشی با این کارشان قصد سرگرمی دارند و رنج و فلاکت مردم، آنها را از بی‌حوصلگی زندگی بی‌روح و کسالت بارشان نجات می‌دهد و برای لحظه‌ای هیجان کوچکی را زندگی یک راختشان به وجود می‌آورد.

زندگی که گریخت نگاهی به مرده‌ها دارد که با سختی و مشقت تن به کارهای طاقت‌فرسایی می‌دهند که از عهده آنها خارج است اما زندگی آنقدر سخت است که برای تأمین معاش مجبورند کارهایی حتی سخت‌تر از آن را هم انجام دهند و آنقدر حس وظیفه‌شناسی و یا ترس از بیکاری در آنها وجود دارد که تنها فکر و ذکرش انجام دادن کار، آن هم به نحو احسن است تا امور رضایت‌کار فرمایش شود و باعث بیکاری و در نتیجه گرسنگی اش نشود.

آفتاب لب بام یک روز از زندگی یک خانواده در ماه مبارک رمضان را شرح می‌دهد. پدر خانواده اصرار دارد که تمام اعضای خانواده روزه بگیرند. بچه‌های خانواده طاقت گرسنگی و تشنگی را ندارند و پدر خانواده هم نزدیک افطار اخلاقش عوض می‌شود و حالتی عصبانی دارد و بچه‌ها از این رفتارشان

می ترسند. آیا به جا آوردن اعمال دینی باید در آدم احساس آرامش به وجود آورد یا بی طاقتی و پرخاشگری؟ بی شک اعمال و فریضه های دینی برای تهذیب نفس و ایجاد آرامش و ظهور اخلاق پسندیده در آدمی وضع شده است و باید در طاقت و توان آدمی باشد وگرنه نه تنها واجب نیست؛ بلکه شرع اسلام نیز فریضه ایی چون روزه را از گردن بیمار و ناتوان ساقط کرده است. اما خانواده ای که رجا نفر و تنگدستی است نه تنها در ماه روزه؛ بلکه در بیشتر روزهای سال با گرسنگی دست و پنجه نرم می کند!

گناه هشتمی: استغناء. احترام به روحانیان از قدیم در میان مردم رواج داشته و مردم همیشه نسبت به آنها ارادت داشته و به نوعی آنها را جدای از مردم عادی می دانستند. این طرز فکر چنان رواج دارد که حتی اعضای خانواده روحانی هم بی احترامی که حتی نسبت به او گناه می دانند. اما بچه های او همیشه نسبت به بربری توقعیت پدر کنجکاو دارند و می خواهند از قوانین بازدارنده به هر نحو شده گریز زنند؛ دختر خانواده آرزو دارد مانند مردان نمازش را با صدای بلند بخواند. در نظر او الهی وجود ندارد که زنان نباید با صدای بلند نماز بخوانند. رختخواب پدر محروم و بی یار و بهتر از رختخواب دیگران است و دختر آرزو دارد که برای یک لحظه در رختخواب و روی ملافه سفید پدر دراز بکشد! اما وقتی به این آرزو دست می یابد، اساس گناهی نابخشودنی سراسر وجودش را فرامی گیرد!

نزدیک مرز و آبادان استان ژاندارمی است که با یک دختر دهاتی فرار می کند. این ژاندارم که در طول مدت خدمت آنقدر مورد بی عدالتی قرار گرفته که دیگر اعتنایی به قانون نمی کند و بعد از عمری خدمت به قانون اکنون خسته شده و عطای آن را به لقایش بخشیده؛ با یک دختر دهاتی می گریزد و قید همه چیز را می زند و به دنبال زندگی عشقی می رود؛ اما قانون نیز به این سادگی دست از

سرش بر نمی دارد؛ هر چند فراز او با رضایت دختر باشد اما خانواده دختر به همان قانونی که او عمری به آن خدمت کرده بود متوسل می شوند و او نیز با لباس قانون از دست قانون می گریزد! از سوی دیگر دختر در چنین خانواده هایی که زندگی شان از راه کشاورزی می گذرد - حتی در این روزگار نیز در روستاهای شمال کشور زنان برای کار در مزارع بیشتر از مردان حضور دارند - حکم یک کارگر مجانی را دارد که اگر ازدواج کند در حقیقت مزرعه این خانواده یک نیروی کار بسیار فعال و ارزان را از دست می دهد پس خواستگاران چنین دخترانی معمولاً از طرف خانواده دختر جواب رد می شنوند و دختران در چنین خانواده های اغلب با سنین بالا از ازدواج محرومند؛ اما نیاز طبیعی آنها باعث می شود که به ارباب سردی که سر راهشان قرار می گیرد روی خوش نشان دهند و آرزو می کنند هرچه زودتر از این زندگی پر مشقت که تنها کارهای سخت از او می خواهد، رهایی یابند.

دهن کجی زندگی آدمی است نه از اجامای پرهیاهو خسته شده و در پی یافتن جای دنجی برای آرامش است؛ اما درست زمانی که فکر می کند به جای آرامی دست یافته، متوجه می شود که در آنجا هم آرامش و نازد و این مسأله چنان در او ایجاد خشم و انتقام می کند که می خواهد تمام بغض های را یکباره بترکاند و حال که همه آرامش را از او سلب می کنند او نیز در پی برهم زدن آرامش دیگران بر می آید.

آرزوی قدرت داستان آدمی است که از بی عدالتیهای روزگار به تنگ آمده، افسرده و وازده است. میل و علاقه عجیبی به تفنگ دارد اما خودش هم نمی داند این علاقه اش از کجا ناشی می شود؛ ولی در ضمیر ناخود آگاهش آرزوی دست یافتن به قدرت او را بی اختیار به طرف تفنگ می کشاند. او در ناخود آگاهش به این باور رسیده که برای برهم زدن روند نامالایم زندگی پر دردسر باید قدرت

داشت و قدرت یعنی اسلحه که او را از آدمی فرمانبردار به آدمی فرمانده تبدیل می‌کند!

اختلاف حساب زندگی یک کارمند بانک را به تصویر می‌کشد که بچه‌ای مریض و در شرف مرگ دارد. این مساله آنقدر او را دچار تشنج فکری می‌کند که دچار برزخی می‌شود که نمی‌داند به بیماری فرزندش فکر کند و یا به کارش و بستی تراز حسابهایش. دغدغه‌های فکریش قدرت تصمیم‌گیری او را مختل می‌کند. مشکلات زندگی او را از پا درآورده، مستأصل شده است. افکار پریشان یکدم او را راست نه، بگذارد. فقر مالی و بیماری فرزندش به او اجازه نمی‌دهد تا افکارش را روی کاغذ متمرکز کند. چنین آدم مستأصلی در فکر راه نجاتی برای رهایی از اینهمه فشار است؛ اما به راستی چه راه نجاتی جز مرگ برای او وجود دارد!

جلال در الگمارک و المکوس با هم همان مساله فقر را که در نتیجه به بریدن عاطفه‌ها می‌انجامد پیش می‌کشد. بچه‌ای که برای سفر زیارتی به همراه خانواده به عراق آمده؛ اما در آنجا جا می‌ماند و حال خودش باید گلیم خود را از آب بیرون بکشد. بچه‌ای که دنبال بارقه‌امیدی می‌گردد و به نگاه‌های آشنا چشم می‌دوزد و در آن به دنبال عاطفه‌ای گمشده می‌گردد.